

تحلیل احزاب کمونیست دنیا از پدیده فروپاشی شوروی و بلوک شرق (۴)

ضرورت درس گیری از پدیده فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اساساً بلوک شرق ایجاب می کند که از منظرهای گوناگون به این موضوع پرداخته شود. تاکنون از زبان منتقدان و مخالفان نظام های سوسیالیستی مطالب بسیاری درباره پدیده فروپاشی در جراید و نشریات ایران درج گردیده است. اما ارزیابی پدیده فروپاشی از منظر احزاب کمونیستی و سوسیالیستی جهان که گماکان خود را وفادار به آرمان های این مکتب می دانند، ما را با افق های متفاوتی آشنا می کند. به دنبال درج مقاله اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب تا فروپاشی (نشریه شماره ۶) و فروپاشی شوروی پایان مدرنیته، بحران پست مدرن (نشریه شماره ۸) اکنون تلاش ما بر این است که در سلسله مقاله هایی، چکیده دیدگاه های برخی از احزاب کمونیست دنیا را به منظور تضارب آراء منعکس نماییم. این نظرگاه ها مستند به اسناد، سخنرانی ها و مصاحبه های نمایندگان احزاب کارگری و کمونیستی در کنفرانس های بین المللی کلکته با عنوان جهان معاصر و موضوعیت مارکسیسم (اردیبهشت ۱۳۷۲) و کنفرانس آتن با عنوان عوامل مؤثر در شکست سوسیالیسم در اروپای شرقی (خرداد ۱۳۷۴) است. لازم به یادآوری است که نشریه چشم انداز ایران از طرح تحلیل های دیگر و انعکاس آنها در نشریه به عنوان یک امر راهبردی استقبال می کند. در این شماره تحلیل حزب کمونیست ویتنام، حزب کارگری مجارستان و حزب سوسیالیست بلغارستان از نظر خوانندگان محترم چشم انداز ایران می گذرد.

«ویتنام»

تحلیل حزب کمونیست ویتنام

پس از بحران و فروپاشی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نظرات به جا مانده از مارکس دوباره رونق گرفته است. برخلاف بحران اوایل قرن بیستم، امروز در میان نیروهای مخالف مارکس می توان مارکسیست های سابق را پیدا کرد که به دلایل مختلف به آمال کمونیستی پشت کرده اند و این ها کسانی هستند که با توسل به کثیف ترین شیوه ها با مارکس مخالفت می ورزند. به هر حال تحلیل اوضاع کنونی همراه با ارزیابی تئوری انقلابی و علمی مارکس جهت فراگیری درس های لازم برای جنبش های انقلابی کشورهای مختلف و تعیین مسیر تکامل تاریخ هم چنان مسأله با اهمیت روز می باشد.

سرعت شگفت انگیز فروپاشی

می توان گفت که هرگز یک سیستم سیاسی با چنین سرعت و گستردگی فروپاشیده است. آیا تاریخ به پایان رسیده است؟ آیا با سقوط حکومت های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، نبرد تاریخی بین



سوسیالیسم و سرمایه‌داری پایان یافته است؟

اگر درک خلقی‌ها از تاریخ تحریف نشده بود و اگر تحت شوک روانی و سیاسی نبودند، مشکل می‌شد پویایی مارکسیسم و تئوری سوسیالیسم علمی پایه‌گذاری شده توسط کارل مارکس را انکار کرد. با این حال تئوری سوسیالیسم علمی، تئوری‌هایی نوع انسان از هر گونه استثمار و بردگی به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر مارکسیسم هنوز هم از اندیشه‌های والای بشریت است. به دلیل کمبود تجربه‌ها یا پیش‌بینی‌های دقیق انکار نمی‌کنیم که تئوری مارکس و دیگر تئوری‌های علمی نمی‌توانند عاری از محدودیت‌ها یا اشکالاتی باشند. با این وجود پایه‌های تئوری مارکس بر اساس تبلور جوهر افکار بشریت، ماتریالیسم دیالکتیک، قانون حرکت طبیعت، جامعه و تفکر و توضیح شیوه تولید نعمت‌های مادی نوع انسان به مثابه زیربنای همه تغییرات در زندگی اجتماعی و تئوری ارزش اضافی که خود موجودیت و تکامل قانون سرمایه‌داری را بیان می‌کند، همچنان معتبر است.

نقش سوسیالیسم موجود در تکامل اجتماعی قرن معاصر

سوسیالیسم موجود با تمام نقاط قوت و ضعف خود دارای پیوندی با تئوری مارکس به ویژه در دوران نینیس می‌باشد. سوسیالیسم موجود با وجود انحراف از ایدئولوژی مارکسیسم خدمت بزرگی به تکامل بشریت در دوران معاصر نمود. چهره بشریت در این

قرن در مقایسه با قرن نوزدهم تغییرات بسیاری کرده است. با الهام از ایدئولوژی مارکسیسم و انقلاب اکتبر و حمایت کشورهای سوسیالیستی صدها ملت با صدها میلیون انسان برای استقلال ملی به پا خواستند و در سطوح مختلف به حق زندگی و دموکراسی دست یافتند... امروز سخن گفتن از سوسیالیسم و انقلاب پرولتری مانند زمانی نیست که از کمون پاریس سخن می‌گفتیم.

زیرا اکنون با یک نیروی مادی و معنوی روبرو هستیم. با وجود فروپاشی بخش اعظم سوسیالیسم موجود، هنوز میلیون‌ها نفر پیوسته به دنبال اهداف و راه‌های سوسیالیستی هستند. هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی سابق بروز اختلافات ملی و قومی، از هم‌پاشیدگی اقتصاد و بحران سیستم سیاسی همراه با پیامدهای جدی آن، زندگی زحمتکشانشان را تحت تاثیر قرار داده است.

این وقایع به مردم کمک کرد تا نیاز انتخاب راه مناسب برای پیشرفت را دریابند. بنابراین نبرد جدیدی برای آرمان‌های کمونیستی آغاز شده است. با این شرایط چگونه باید فروپاشی اخیر اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی را تحلیل و بررسی کنیم؟

نقش دگماتیسم چپ روانه و فرصت‌طلبی راست گرایانه در

روند فروپاشی

پدیده فروپاشی ریشه‌ای عمیق در درک غلط از تئوری همراه با دگماتیسم چپ روانه در تعیین سیاست‌ها، اشکال، تصمیم‌ها و اقدامات در جریان ساختمان سوسیالیسم دارد. اما دلیل اصلی فروپاشی، پروسترویکا و استراتژی اراده‌گرایانه و فرصت‌طلبی راست‌گرایانه بود که نمایانگر یک خیانت سیاسی و ایدئولوژیکی بود که روند فروپاشی را تسریع کرد. آنچه در گذشته اتفاق افتاد، بیانگر آن است که

اشکالات متمادی و نقایص سوسیالیسم موجود منجر به رکود و بحران در بسیاری از زمینه‌ها شد. عده‌ای از عناصر فرصت‌طلب که به آمال کمونیستی خیانت کرده بودند، به دلیل بوروکراسی در سوسیالیسم موجود به مقامات مهم دست یافتند و بخشی از توده‌ها که در مدل حکومت سوسیالیستی موجود زندگی می‌کردند، (بنا به گفته مارکس) از خودبیگانه شدند. در عین حال انقلاب علمی و فنی مدرن همراه با تغییرات اجتماعی و سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم، تغییرات عمیقی را در زندگی اجتماعی انسان ایجاد کرد که نیازمند شیوه‌ها و راه‌حل‌های جدید برای مشکلات جدید بود. دگماتیسم نقطه آغاز تغییر شکل و انحراف مدلی بود که به بوروکراتیسم و دوری تدریجی از اهداف کمونیستی انجامید. در وضعیت جدید با وجود حملات بی‌رحمانه ضد کمونیستی و تحت

فشار عده معدودی که قدرت را در دست داشتند، بوروکراتیسم به نوبه خود به سرعت به منجلاب فساد اپورتونیسیم و خیانت غلطید و منجر به فاجعه‌ای برای سوسیالیسم شد.

درک ساده‌گرایانه از قوانین عام سوسیالیسم

مارکس و انگلس بارها تاکید کردند که تئوری آن‌ها یک دگم نبوده و قصد ارایه یک طرح مفصل برای یک جامعه‌آتی را ندارند. تئوری آن‌ها تنها خطوط پایه‌ای و مسایل مهم متدلوژیک را مطرح کرد تا طرفداران تئوری بتوانند با مطالعه این مبانی، آن را بر شرایط بعدی تطبیق دهند. متأسفانه این آموزش مهم‌ها به کنار گذاشته شد یا مورد غفلت قرار گرفت. بسیاری از نقطه‌نظرهای تئوریک مارکس، حتی پیش‌بینی‌های ناتمام و یادداشت‌های شخصی وی که قرار نبود منتشر بشود، به صورت دستورالعمل و حقیقت مطلق درآورده شد. این عوامل باعث گردید یک تئوری زنده و راهنما به اسکلتی بی‌جان و نیروی بازدارنده هر گونه کاوش خلاق تبدیل شود. به گفته مارکس تولد سوسیالیسم چیزی خارج از قوانین عام بشریت نبوده است، سوسیالیسم نه نفی متافیزیکی کاپیتالیسم بلکه نفی دیالکتیکی آن بود. درک ساده‌گرایانه از قوانین عام منجر به ایجاد مدلی سوسیالیستی

**بسیاری از نقطه‌نظرهای
تئوریک مارکس، حتی
پیش‌بینی‌های ناتمام و
یادداشت‌های شخصی وی
که قرار نبود منتشر بشود،
به صورت دستورالعمل و
حقیقت مطلق درآورده شد.
این عوامل باعث گردید یک
تئوری زنده و راهنما به
اسکلتی بی‌جان و نیروی
بازدارنده هر گونه کاوش
خلاق تبدیل شود.**

بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اکتبر شد که دارای انحرافات بسیاری در تئوری و کاستی‌های بسیاری در واقعیت بود. لنین به زودی این انحرافات و کاستی‌ها را افشا کرد و برنامه اقتصادی نوین (نپ) را برای حل آنها ارائه نمود. متأسفانه جانشینان لنین نمی‌دانستند چگونه این نظرات با ارزش درون نپ را حفظ کرده و توسعه بخشند.

[طرح نپ سود جستن از نیروی سرمایه‌داری ملی و خرده‌بورژوازی برای شکل بخشیدن به ساختار تولید بود]

جانشینان لنین با غفلت از این پتانسیل پیشبرد ساختمان سوسیالیسم را متکی به حکومت سوسیالیستی کردند. آنها آموزش‌های مارکس در مورد وجود دو ساختار اقتصادی موازی، نقش حقوق بورژوازی در دوران گذار به کمونیسم، تجربه گرانیامیه سرمایه‌داری دولتی و برقراری و توسعه اقتصاد کالایی در زمان سیاست اقتصادی نوین را در نظر نگرفتند. درک اشتباه از مدل سوسیالیستی منجر به برقراری یک سیستم ذهنی گرا و اتخاذ سیاست‌ها و تصمیمات اراده‌گرایانه‌ای مانند لغو اقتصاد کالایی و مکانیسم بازار، تحمیل فقط دو نوع مالکیت - دولتی و تعاونی - شد.

غفلت از درک بومی کردن سوسیالیسم

آموزش‌های مارکس و لنین در مورد تنوع اشکال گوناگون مبارزه انقلابی که می‌تواند مورد استفاده مردم قرار گیرد و امکان انتخاب راه‌های گوناگون برای رسیدن به کمونیسم توسط ملت‌ها بیش از پیش برای ما ارزش یافته‌اند.

مارکس در دوران حیات خود به شیوه تولید آسیایی به عنوان یک نمونه ویژه اشاره کرد. لنین هم اشکال ویژه ناشی از این حقیقت که انقلاب پرولتری در آینده می‌تواند با انقلاب اکتبر متفاوت باشد را یادآوری کرده است.

مارکسیست‌ها نباید فراموش کنند که ستم طبقاتی و ملی در کشورهای مختلف هنوز یک واقعیت است و در این رابطه باید کاملاً درک کنیم که یک راه‌حل کلی برای مسایل مشخص وجود ندارد. ویتنام تحت رهبری هوشی مینه نیز مانند بسیاری دیگر از کشورهای سوسیالیستی در ابتدا تحت تاثیر شیوه قدیمی مدل سوسیالیستی قرار گرفت و دچار بحران شد. اما حزب ما به سرعت اشتباهات و انحرافات شیوه قدیمی مدل سوسیالیستی را شناخت و کوشید تا تدریجاً راه‌های غلبه بر آنها را بیابد که این روند از سال ۱۹۸۸ آغاز شد.

به کارگیری مکانیسم بازار در چارچوب دولت سوسیالیستی
به جرأت می‌توان گفت که روح فلسفی روند بازسازی در ویتنام، اعاده و گسترش اندیشه‌های مارکسیستی، رهایی، خلاقیت و رشد است. بازسازی،

بیش از هر چیز به معنای رهایی نیروهای مولد است. رسیدن به این هدف نیازمند ترویج اقتصاد کالایی چندبخشی است که ضمن عملکرد با مکانیسم بازار توسط دولت سوسیالیستی کنترل می‌شود. لنین نشان داده است که یک اقتصاد کالایی توانایی رشد را در یک جامعه نوین دارد. اما پرسش این است که در آن اقتصاد چه مکانیزمی به عنوان تنظیم‌کننده روابط تولید عمل می‌کند؟ آیا این مکانیزم در جهت منافع اکثریت است یا فقط در جهت منافع بخش کوچکی از جامعه؟

انسان نقطه مرکزی سیاست‌های

اجتماعی

در روند بازسازی مورد نظر حزب کمونیست ویتنام، انسان در کانون سیاست‌های اجتماعی قرار گرفته است.

انسان رها شده از هر زنجیری منبع اصلی برای تولید منابع دیگر است. این عقیده بار دیگر یادآور مانیفست حزب کمونیست است که اعلام کرد «شرط رشد آزاد جامعه، رشد آزاد فرد است». پاسخ با لفظ به منافع مادی و معنوی انسان انگیزه همه فعالیت‌های خلاق است. به همین دلیل در هر مرحله از انقلاب، کمونیست‌ها نه تنها باید اهداف نهایی را در نظر بگیرند، بلکه باید منافع مبرم مردم را نیز به منظور بهبود و بالا بردن روزافزون زندگی مادی و فرهنگی آنها تأمین کنند.

حزب باید مسئولیت رشد عمومی تمامی ملت را بر عهده گیرد. وحدت منافع ملت و طبقات ایجاد می‌کند که حزب به نیروی رهبری کل جامعه بدل شود و در گذار به سوی سوسیالیسم همه طبقات و اقشار مردم مشارکت داده شوند. باید دولتی تشکیل داد که حقیقتاً از مردم، توسط مردم و برای مردم باشد.

«مجارستان»

تحلیل حزب کارگری مجارستان

طی سال‌های گذشته واقعاً در مجارستان چه روی داده است؟ از آغاز پیدایش حزب کارگری مجارستان در سال ۱۹۸۹ حزب بر این باور بوده و هست که مسأله بر سر چرخش نظام به سمت سرمایه‌داری است و نه به سمت یک انقلاب دموکراتیک. سوسیالیسم طی ده‌ها سال در مجارستان ساخته می‌شد. طبیعتاً همه دستاوردهای ما در مجموع با ایده‌های ما در مورد سوسیالیسم انطباق نداشت... این یک واقعیت است که شرایط زندگی مردم اساساً بهبود یافته بود. ما کمونیست‌های مجارستان علل شکست ۱۹۹۰-۱۹۸۹ را در کجا می‌یابیم؟ علل چرخش نظام به سمت سرمایه‌داری را می‌توان در چهار مبحث گروه‌بندی کرد.

۱- مسایل درونی سوسیالیسم

واقعیت آن است که سوسیالیسم به رغم همه پیروزی‌هایش بسیاری از

مسائل را بد حل کرد یا نتوانست حل کند. مثلاً طی سال‌ها در کار استقرار یک سیستم فراگیر ایجاد انگیزه، توفیقی بدست نیاورد، تا در نهایت بر آن شدند چنین سیستمی را از طریق شیوه‌های سرمایه‌داری به وجود آورند. پیامد این سیاست باز کردن همه درها به سوی سرمایه‌داری بود که متأسفانه نظام را از درون تضعیف کرد.

۲- عدم توانایی حزب در پاسخگویی به نیازهای زمان

دومین علت اساسی، همانا در فعالیت حزب کارگری مجارستان آن زمان نهفته است. حزب قادر نبود به پرسش‌های گوناگون پاسخ گوید و رهبری حزب نمی‌توانست به اقتضای دوران ما، پرسش‌های نو را پاسخ مقتضی

بدهد. به همین دلیل گرایش‌های رویزیونیستی (تجدیدنظرطلبانه) غالب شدند. در چنین شرایطی کادر رهبری به جای آن که آشکارا و بنابر اصول، مبارزه سیاسی را پیش ببرند، به پنهان کاری روی آوردند. اما در این نوع مبارزه آنها ناتوان‌تر از رویزیونیست‌ها بودند و علاوه بر این توده‌های زحمتکش مردم از این بازی سر در نمی‌آوردند و همین عامل خود زمینه‌ای برای جدایی رهبری از مردم را فراهم آورد. در سال‌های دهه هشتاد آنها دیگر جسارت آن را نداشتند که بر توده‌ها تکیه کنند. سقوط سوسیالیسم در مقیاسی وسیع به دست رهبرانی انجام شد که خود عضو حزب جوانان کمونیست و دیگر سازمان‌ها

بودند و به نام آنها سخن می‌گفتند، اما دیگر نه به زبان آنها و نه برای آنها.

۳- رشد اپوزیسیون بورژوازی

سومین علت فروپاشی سوسیالیسم در مجارستان تقویت اپوزیسیون بورژوازی بود. این اپوزیسیون که در آن زمان با محافل رفرمیست کارگری مجارستان پیوندی آشکار داشت، ظاهراً هدف خود را اصلاح ساختار اعلام کرده بود، اما به واقع سرنگونی سوسیالیسم را مدنظر داشتند. آنها با خرده‌مندی هدف‌های استراتژیک خود را دنبال کردند. از جمله این باور را به وجود آوردند که باید ارتش را مدرن، اروپایی و غیرسیاسی کرد. پس حملات خود را متوجه نیروهای امنیتی کردند و سپس خلع سلاح میلیشایی کارگری را در دستور کار خود قرار دادند. و رهبری حزب نفهمید که این خط‌مشی‌ها به منظور مدرنیزه کردن نیروهای مسلح نیست، بلکه فروپاشی حاکمیت سوسیالیستی را دنبال می‌کند.

۴- نقش غرب در روند فروپاشی

چهارمین دلیل چرخش رژیم به سمت سرمایه‌داری به عوامل بین‌المللی باز می‌گردد. غرب ابزارهای وام را به کامل‌ترین شکل به کار گرفت. در سال‌های دهه هفتاد ارز خارجی آزادانه در مجارستان جریان داشت و در پی جهش قیمت نفت مقادیر عظیمی ارز آزاد و دلارهای نفتی به کشور وارد شد. در کنار این، دولت مجارستان برای تأمین سطح زندگی به گرفتن وام از مؤسسات بین‌المللی رو آورد. این خط‌مشی مورد بهره‌برداری محافل

سرمایه‌داری قرار گرفت و آن‌ها از این طریق به شانتاژ سیاست‌های خود پرداختند و در مقابل محافل رهبری مجارستان خدمت‌رانی به آنها عرضه کردند. در این دوره مردان سیاسی مجار تبار که در خارج از کشور به سر می‌بردند، نقش مهمی را ایفا نمودند. از جمله گیورگی سوروس بانکدار معروف آمریکایی، مجار تبار، پنهان نمی‌کند که او و همکارانش احزاب بورژوازی را ابداع و سازماندهی کردند. از طرفی آمریکا توسط «مارک مالمر» سفیر وقت خود در مجارستان گروه‌های مختلف اپوزیسیون را که بعضاً با هم اختلاف نظر داشتند، به دور هم گرد آورد که در تاریخ مجارستان پدیده‌ای منحصر به فرد بود.

در مقابل رهبران حزب، امکان تغییر رژیم را باور نمی‌کردند و آنها در حال و هوای رویدادهای ۱۹۶۸ چکسلواکی و وقایع ۱۹۸۰ لهستان بودند.

نه گورباچف نه یلتسین

گورباچف ساختمانی را خراب کرد بدون آن که بداند چه چیزی را به جی آن خواهد ساخت.

گورباچف حتی اندیشه‌های احتمالاً خوب خود را بر پایه پیوند با مردم بنا نهاد و به همین دلیل راه او از راه مردم جدا شد. در اینجا حساب غرب غلط از آب درآمد، چون دیدند که توده‌ها در پی اندیشه‌های گورباچف نیستند، اما در عین حال غافل از این موضوع شدند که مردم خط‌مشی ضدانقلاب یلتسین را هم نمی‌پسندند.

بحران جهانی، پیامد فروپاشی

غرب این واقعیت را نستجیده بود که با ناپدید شدن اتحاد شوروی عامل نیرومندی از نظام تعادل جهانی نیروها خارج خواهد شد و به دنبال آن یک رشته جنگ‌های منطقه‌ای و همچنین کشاکش‌های درونی، جهان سرمایه‌داری را فرا می‌گیرد.

«بلغارستان»

تحلیل حزب سوسیالیست بلغارستان

اغلب ارزیابی‌هایی که از نظام سوسیالیسم موجود انجام شده، سطحی هستند. این حالت بیشتر به این دلیل است که ارزیابی‌ها در دل نبردهای سیاسی صورت گرفته است. اینگونه ارزیابی‌ها تحت تأثیر پدیده‌ای به نام آونگ روانی psychological pendulum هستند. در چنین جوی جای شگفتی نخواهد بود که مشاجرات سیاسی و برجسب زدن‌های ایدئولوژیک جای هر گونه بررسی عینی را بگیرند. از اینگونه ارزیابی‌ها نمونه‌های فراوانی وجود دارد. یک ارزیابی، فروپاشی سوسیالیسم را پایان کار رژیم‌های جنایتکار و غیرعادی تعبیر می‌کند و در نقطه مقابل، جریان دیگری فروپاشی را محصول توطئه ضدانقلاب و امپریالیسم جهانی می‌داند.

در ارزیابی علل فروپاشی سوسیالیسم موجود حزب سوسیالیست بلغارستان سه دلیل عمده را برمی‌شمارد.

۱- نارسایی دیوان‌سالاری و نظام‌آداری که با فرماندهی به شیوه تمرکز مطلق در برنامه‌ریزی‌ها، هر گونه تحرک و رقابت اقتصادی را از بین می‌برد.

۲- سیستم سیاسی سلطه‌جو و غیر دموکراتیکی که برخی از مهم‌ترین حقوق و آزادی‌های افراد را سلب و سرکوب کرده بود.

۳- یکی شدن احزاب کمونیست با دولت که به دنبال خود مخلوط شدن مسئولیت‌های حزبی با وظایف دولتی را به دنبال داشت و از پیامدهای آن قبضه انحصاری کرسی‌های پارلمانی و سایر مناصب سیاسی و اجتماعی توسط افراد حزبی بود.

حزب سوسیالیست بلنارسان بعد از بررسی عوامل سه‌گانه فوق ضمن اعتراف به دشوار بودن ریشه‌یابی و شناخت عمیق ریشه‌های این عوامل بر ضرورت این امر تاکید می‌ورزد. از جنبه روش‌شناسی، حزب ما از اسلوب «Factorial Analysis» (تجزیه، تحلیل فاکتورهای موجود) سود جسته و عوامل متعدد، مورد بررسی قرار گرفته است. اگر بخواهیم علل سه‌گانه فوق را در تحلیل پدیده فروپاشی به صورت فاکتورهای مشخص‌تر بیان کنیم، می‌توانیم به عوامل زیر اشاره نماییم.

۱- نارسایی دیوان‌سالاری که در تمرکزگرایی مطلق و مالکیت دولتی نمود پیدا می‌کند.

۲- از رونق افتادن الگوی رشد اقتصادی که در مراحل اولیه شکل‌گیری نظام سوسیالیستی برای صنعتی شدن سریع کشور ضرورت داشت. اما به مرور زمان قدرت تطبیقی خود را با شرایط نوین از دست داد.

۳- فقدان دموکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سلطه‌جو و مطلقه حاکم بر کشور.

۴- رشد تکنولوژی و انقلاب نوین تکنولوژیک و ناتوانی جوامع سوسیالیستی در انطباق خود با این دگرگونی‌ها.

۵- آمیخته شدن و یکی گشتن حزب و دولت.

۶- رسوخ افراد ناصالح در مقامات عالی‌رتبه دولتی که ما آن را به بحران نخبگان دولتی تعبیر می‌کنیم.

۷- پیدایش و رشد طبقه حاکم جدید به نام *homenkiatura*.

۸- عدم توسعه و عقب‌ماندگی کشورهایی که مارکسیسم یکی از برنامه‌های اصلی آموزش ملی‌شان بود.

۹- اقدامات خرابکارانه امپریالیسم، تحریکات ایدئولوژیک و مسابقه تسلیحاتی.

۱۰- خیانت گورباچف و سایر رهبران کشورهای اروپای شرقی.

۱۱- توطئه و تباہی طبقه جدید در پیاده کردن سیستم سرمایه‌داری از طریق انتقال قدرت به مالکان خصوصی.

۱۲- خصلت ایده‌آلیستی بودن مارکسیسم-لنینیسم که محصول آن چیزی جز ایجاد جوامع ناهنجار نبود.

۱۳- توسل به خشونت و انقلاب‌های قهرآمیز برای ایجاد چنین جوامعی.

۱۴- فقدان استراتژی در تطابق سوسیالیسم موجود با نیازهای نخواستہ اجتماعی.

۱۵- تاخیر در انجام اصلاحات درونی (به نظر برخی از منتقدان، اصلاحات می‌بایستی در سال ۱۹۶۸ مدنظر قرار می‌گرفت).

۱۶- انقلاب اطلاعاتی که عملاً وجود جوامع بسته را غیر ممکن ساخت...

مجموعه علت‌هایی که در تبیین پدیده فروپاشی برشمرده شد به یک جناح تعلق ندارد و هر جناح یک یا چند علت را در اولویت قرار می‌دهد. به طور مثال جناح راست خصلت ایده‌آلیستی، غیردموکراتیک و جنبه‌های خشن مارکسیسم و به طور کلی هر گونه آموزش سوسیالیسم را برجسته می‌کند.

اما در جناح چپ چند طیف وجود دارد:

چپ افراطی بر عوامل ذهنی فروپاشی- کردارها، منافع- اخلاقیات خیانت، بی‌کفایتی، حرص و آز رهبران یا اقدامات محافل و دولت‌های امپریالیستی تاکید می‌کند.

چپ سنتی یا کلاسیک بیش از همه بر عوامل اقتصادی چون کمبود و کاستی‌های مدل اقتصادی سوسیالیسم و یا اتمام سودمندی‌اش در مرحله معین و غلبه جنبه‌های منفی زندگی سیاسی بر ساختار اقتصادی تاکید می‌ورزد.

چپ مدرن به یک تحلیل تاریخی از روند فروپاشی دست می‌یازد و تلاش می‌کند توضیحی تاریخ از مجموعه عوامل فروپاشی به دست دهد. از دیدگاه آنها اقدامات و رویدادها تنها در چارچوب‌های مشخص تاریخی می‌توانند ضروری یا غیر ضروری، مثبت یا منفی تلقی شوند. از نظر چپ مدرن انقلاب تکنولوژیک و دگرگونی‌های اقتصادی این ضرورت را به وجود آورد که چپ در دیدگاه‌ها، برداشت‌ها و هویت خویش تغییر و تحولاتی بدهد. رهبران کشورهای سوسیالیستی پیشین از حاملان اصلی این گرایش بودند. اما اقدام نسنجیده و عجولانه آنها به فروپاشی انجامید.

در اینجا حساب غرب غلط از آب در آمد ، چون دیدند که توده‌ها در پی اندیشه‌های گورباچفی نیستند ، اما در عین حال غافل از این موضوع شدند که مردم خط‌مشی ضدانقلاب یلتسین را هم نمی‌پسندند .